

## اعتقاد جنگ بهادر

نام اصلی اش غلام زین العابدین خان خلف سالار الملک حسین دوست خان بهادر بهادر معزز دین بود  
 چنانچه در اسب نزد سراج الدوله والایا به بختابانی منصب هم مشهور بود و بخدمات معمر سهرگاه وارد بلده  
 فرخنده بنیاد حیدرآباد گردید و اول ندی پادشاه و ذی صاحبان انگریز بهادر فرود آمده بملاقات راجه  
 چند و عمل مهاراجه بهادر رسیده بسیار پسند خاطر گشت چون آثار بلند حوصلگی از ناصیه اش سویدا  
 بود در اندک سعی بقیه آری محالات لکها رو پیروز گشته بجهت چکر باریاب حضور پر نور شده بختابان راجه  
 جنگ و سالار الدوله و سالار الملک علی التواتر و التواالی سرفراز و منصب چمنزاری و علم و فنقاره و جاگیر  
 ذات و غیره و سایر سواران و پیاده ها مامور شده نام نیک در مرزها امیران سرکار برنگاشت امیری بود  
 است کردار راستی پسند رعایا پروردار و ان کار که گاهی شکوه بد عملی اش در سرکار رسید انکذا در اوس  
 پاسداری سخن خود با نمرته داشت که گویا نقش کالمحجرت همواره در فکر عاقبت مصروف صاحب سلوک  
 اقربا پرور و در سینه کینزار و دود و پنجاه و هشتت حبس که بعالم باقی خرامید بسیار شخاص را که با نام تمام  
 تنخواه سرکار میمانند افسوس گشت اما اعتقاد جنگ بهادر که از عالم صغیر سن جلوه دولت بر حسین خود  
 داشت بعد حلت محرم مذکور قدم بر قدم بزرگان ستوار کرده بان و در شکل و نظام امورات خود از  
 پیشگاه خلافت و از دیوانی نیز بجلوه ظهور آورد که دولت تازه زینت تازه گرفته مشهور عالم گردید و است  
 جوان بخت جوان سال که من تدبیر صاحب اخلاق و سلوک با اقربا و اعیان پرورد اوس عدالت پسند  
 که بار از مورز عمل او نیز سد و عدالت و رعایا پروری بذات متوجه میشود سخن احدیر اعتبار و اعتماد پیشتر  
 او بدین استحقاق خویشیت اگر تعلقه داران سرکار با نیصوت پر خست حال رعایا نمایند هیچ تعلقه  
 سرکار و بکمی نه آرد حسب منصب و تعلقه بست لک رو پییر کار مفضول و با مورات متعلقه خود خبر دار  
 و همواره حاضر در بار جهاندار برادران بهادر معزز نیز بنحویها متصف ذکر هر یک علی حد خواهد آمد

## امیرنوازالدوله امیرنواز الملک امیرنواز جنگ بهادر

نام اصلی امیرنوازخان بهادر از قوم افغانان پنی مهدوی آما اورا و پدرش دوله خان المناطی کرار نوازخان بهادر را اعتقاد و اثنی بطریق مستقیم اهل سنت و جماعت بوده چنانچه بعد از خراج مهر و بیان جنبل کوثره هر دو خانان مذکور دست راست حضرت مولوی شاه رفیع الدین قنداری قدس اللہ سرہ العزیز داده مریدش زنده و پیش از نیم مسل بطریق قوم خویش ندانستند چنانچه عاصی مؤلف را صحبت بسیار با ایشان بود و دوله خان مذکور در عهد حضرت غفرانآب در ساله سواران میران یا جنگ عیسی مبارز بذات خود نوکر بوده و تعلقات کارهای رستمانه کرده شورش از آنجا که اعتقاد کلی و جناب امیر معصومین علیهم الصلوات والسلام نیز در وقت گذراندن مذربید سمرقند امیران یا جنگ مذکور است نیز بار سوطیاه بهادر عرض نمود که برو ز فاتیحه حاضری حضرت عباس علیہ السلام یاد فرمائی این غلام هم بشود بهادر نیز بسیار خوشنود شد و ناموش گشت بر روز پنجشنبه چو بهار خود فرستاده امیران یا جنگ طلب و اول خان نمود میران یا جنگ بکمان استجا خان مذکور پسید که یاد فرمائی شما چه سبب بوده باشد او بالمره کناره نمود که امر معلوم نیست خدا تعالی داند که چه سبب بوده باشد پس با چار او و دوله خان را همراه چو بهار ارسال نمود هر گاه حاضر شد و نکات نیاز حاضری که امیران یا ریالی در آن مکان شکل بود یاد فرمودند و شریک طعام ساخت چون در چوکی هر متفلس لپنگ شهنش معتمد ایشان بود بعد فراغت از طعام حاضری اسطویاه فرمود که دوله خان شما چو کینی لپنگ ماییده باشد در سال یکصد سوار با نام خان مذکور مقرر شده شبانه روز حاضر میبود و با همراهمیان خود شست لپنگ میداد و ب از ان از ساریت بخت تعلقات را کدک و تعلقاتی آن معمور گشته روانه آن سمت گردید و آنجا پدای بی نگار نام مرط مفسدی باده نزل سوار و تعلقات سرکار و در عمل را و پندت پردان نیز لوط و عمارت نموده اوقات خویش بحال

فتنه آرائی و مفسده سیسری بر دو هرگاه کسی قلعه دار از سرکار وارد قلعه نادرک میگردد و اگر موافق طبیعت  
 اومی بود چندی بسز میبرد و اگر مخالفت بینمورد چند روز او را نهایت بی عزتی از قلعه مذکور بر بردستی  
 اخراج کرده روانه حیدرآباد میساخت القصر چون دواخان وارد قلعه نادرک گردید اول کسب حریبان  
 نزد بنکر مذکور فرستاده با اظهار آورد که فروری با نسی زنت از سرکار سفر از شده در اینجا محض و بسته  
 شما هم اگر نظر توجه بحال من داشته میدارند در البعداری تصور نخواهم کرد و اگر منظور نباشد شمیکه آمده ام  
 باز روانه حیدرآباد می شوم بنکر جواب داد که هرگاه شما اینصورت در محبت من مصروف هستند بخاطر جمع و  
 خوشنودی تمام معذور کار و بار خویش باشد که مرا هم محبت دلی با شماست چون موسم جائزای دیوالی  
 رسیده مردم اطراف و جوانب جمع شدند بر روز بر آوردن صنم دواخان خبر ورود پداجی بنکر مذکور  
 شنیده بر فیل بزرگ سوار شده سردار خان برادر نسبتی خود را که نهایت قوی الجیش بود هم ریف خویش  
 نشانیده اراده جائز نمود و سواران و پیاده های همراهی خود قریب دو صد کس را فرمود که پیشتر از  
 هسته های متفرق ده ده کس چنان داخل جائز شوند که احدی را خیال همراهی مانا باشد و هر وقت که  
 بوای آتشازی از هر جا که نظر شما آید مجموع با بنا دین خود را در آنجا رسانند پس دو سه هواسے  
 آتشازی بست آدم بو شیار و او را همراه خود با دو چهار خد مسگار و چند پیاده روانه جائز گردید هرگاه  
 داخل مجب شد نظرات او نظرتی تا نشانیم بود و گشت درین اثنا نظر خان مذکور نظر پداجی بنکر  
 دو چار شده یکدیگر را شناختند و در خان از دور بالای نیل سلام با کرده خود را نزد او رسانید و گفت  
 که از روی قریبوسی دارم پس فیل خود را نشانید و او که سوار سپ ماویان کلان بوده هم سپلوی نیل آمده  
 گفت شما بجای خویشین باشد احتیاج فرود آمدن نیست دواخان دست خود را دراز کرده بطرفش  
 خمیده برای بنگلیری در کمرش آویخته با اشاره فیلبان را گفت که فیل را بر نیز اند بجزر که نیل بلند شد  
 پداجی بنکر که نحیف الجیش بود از خانه زین بر آمد سردار خان باز وی او را گرفته بخود کشیده پیش خویش

نشانیده هوای آتشازی را سردمان سواران وغیره مجمع خود را رسانیده یکدوشکاب بناویق سرداوه  
 مجمع جاترای انجامه جوانان بهرهای بکر امتفرق و بتشر ساخت نامبرده را در قلعه تدرک آورده سلسل  
 مزد و بکرعب عاجزنا لیهالفت که الحال شهادت حق من بجای پدیرستند لازم نیست که شفقت پدیرانه دربار  
 من سبذول دارند که نام آوری شهادت و من از حرکات ناشایسته خود توبه کردم دیگر بهرگز بعمل نیاوم دوله خان  
 گفت هرگاه شما با اظهار خود ثابت قدم خواهید بود انشاء الله تعالی شمار در پلده حیدرآباد پیشگاه خداوند نعمت  
 برده سرفراز کنانیده خواهیم گذشت خاطر خود مطمئن دارند چون خبر دستگیر نمودن پدیراجی بگریسند مذکور  
 بر او بیعت پرومان و عمار ایشان رسید نهایت خوشنود شده بدو خان تحسین و آفرین بقلم آوردند نیز  
 اعظم الامر اسطو جابه نهایت خوشوقت شدند پس خان مذکور نامه برده را همراه خویش در حضور پرنور آورده  
 ضامن معتبر گرفته بخواه سرفراز کنانیده روانه مقام مسکن اوسخت و او تادم زندگی همیشه در قلعه تدرک  
 نزد دوله خان بهادر حاضر میگشت انقضی دوله خان بهادر نهایت مرد عاقل در مقدرات تعلقداری  
 فرودید روزگار بلند همت بهادر سخنی رفیق پرور با همه موافق در هر رنگ بزرگ آب می صحبت در سنه  
 یک هزار و دویصد و سی و پنج هجری بمحرر اوراق چون قلعه تدرک نزد خان مذکور رفت ملاقات نمود  
 شش روز اتفاق اقامت نزد ایشان گردید هر روز تماشای شکار شیر که در آن صحرا بسیار اندوید  
 رگ و رنگ توالان و پیر و بیان رقص بود و در حضرت یک هزار روپیه نقد و یک هزار روپیه راجوئه با  
 دوشالاکشیری و یک راس اسپ دکهنی نوزخیز که با اصطلاح دکن بچیره گویند تواضع عای کرده همراه میر  
 هاشم علی جمیدار خود سده سوار و چهارده جوانان باره در میان رسته هنگامه فطاع الطریق ناکبها  
 بسیار بود حضرت انصاف فرمود تا بوقت حضرت قرار داد گرفت که یکبار دیگر خود را در قلعه مذکور رسانند  
 که خاطر خواه سیر و تماشا کرده آید و سلوک معقول شوم در سنه یک هزار و دویصد و چهل و یک هجری بهر در راه  
 فنا گردیده و بیاض اصداث کرده خود را عقب خنجر نوره است مدفون گشت امیرنواز خان بهادر خلفا جنت

بعد حلت وال مرحوم خود با استصواب راجه خوشحال چند بهادر و راجه اوجا گرچہ برای بہادر و ترک پندت  
 در امور متعلقہ خویشین معرفت و کلاہی خود از ہمارا جہ بہادر دست کنایندہ معمور کار و بار خویش نگرید و دو  
 بار حاضر در بار جہانمذازشتہ بسرفرازی جواہر و خطاب جنگی و دولانی و ملکی ممتاز و سبای شہر و صحیح متوسلان  
 و متعلقان وقت مرحوم سلوک! نمودہ بہرہ بہت از خود راضی و شاگردانیند در عیال را نیز بخوبی مشکور  
 ساخت و پیشکشہای مقررہ سرکار معرفت لکھن کبیر گوسائین ساکن قلعہ کلیان موافق اقتضا سرکار بلا  
 اہمال سیرسیند و تخواہ داران سرکار را با تمام رقم فرود آوردہ دادہ ممنون نمود و کمال ثروت ترک  
 چندی در قلعہ اندر ک کہ مسکن و مقامش بود و چندی در قلعہ پیر و دہار و وغیرہ ماندہ خبر گیری تعلقات  
 براسہ میگرفت ہر گاہ دوبارہ حاضر در بار جہانمذازشتہ دو لک روپیہ خرج الغامات شاگرد پیشہ و غیرہ  
 حضور پر نور و دیوانی و اہل دفاتر و غیرہ و قریب پنج لک روپیہ نیز حضور و محلات و دیوانی گذرانید  
 و سلوک با احباب و شایان و خیرات و انعام باب طلب و غیرہ سوای اخراجات مقررہ سخت حساب  
 منصب پنجزاری و نوبت و علم و تقارہ و جمعیت سواران و پیادہ ہای علی غول و پلانن بار و غیرہ بودہ  
 عاصی محرر اوراق این تاریخ چون در سنہ یکہزار و دو صد و پنجاہ و یک حسب ارادہ اوزنگ آباد نمودہ  
 وار و قلعہ پیر گشتہ مہمان بہادر معزز شدہ در آن ایام مردمان خانہ بہادر موصوف از عارضتہ جنگی بجان سپردہ  
 بود و حکمای مرستی کہ معالج بودند جوابان دادہ برخاستہ رفتند و تیاری قبر در گاہ کوچک ولی حسب  
 ہم نمودند آنوقت رجوع لباصی کردند پس فضل الہی انجمن شمول گشت کہ صرف جان نازہ در قالب مردہ  
 دید نوبت خورمی پرآوازہ کرد و مفصل در بیان کیفیت قلعہ پیر و باب چہارم لقلیم خواہد آمد انشا اللہ تعالی  
 و جلدوی این علاج باعاشی سلوک چہار ہزار روپیہ از نقد و شمیمہ و اسپان و غیرہ کردند و بالای پٹہ ہونیان  
 در پیش سواری خویش برای سیر ہا اوزنگ آباد فرستادند و باز بر ہمون پٹہ آوردند و بوقت رخصت  
 تا بقصد بنای جوکانی آمدہ از انجبار و انجید سا باد نمودند انحضرت امیرنواز الملک امیری بود کہ تکلف

دارتشن موقوف تکلف بعضی دیگر امیران سرکار بود از پتنگ بازی نهایت شوق در هر جا که میرفت تپنگها و اسباب  
 آن همراه سواری خود مبداشت و شکار شیر بسیار میکرد و در سینه کینزار و دو صد و پنجاه و هفت جبری از عارضه  
 نالاج بعالم عقبی خرابی پیشش که فرزند خلف است بعد حلت پذیر خویش امورات محوله خود را با شصت و یک  
 بهادر و سوناجی بیطرت از دیوانی درست کرده تعلقات را آنچه مناسب است موقوف داری قلندرک  
 و قلندر دار و رومیه بسیار از خویش داشته بعضی تعلقات مثل سیر و غیره گذاشت نمود و کسب معتبر خود در سرکار  
 دار در از پیشگاه خداوند نیست بخطاب و منصب موردی سرفراز است و بر طریق آباد و اجراء خویش با خلاق  
 پسندیده و اشتیاق حمیده موصوف

### الوار جنگ بهادر

خلف الوار جنگ کلان ابن مختار جنگ که در عهد حضرت مغفرت ناماب بهادر و علی باور چیخانه سرکار دولتمدار  
 مامور بوده اوقات عزیز خویش کمال اعتبار و اعتماد بسر برده و ولایت حیات فرمود اما الوار جنگ کلان  
 بعد حلت پذیر بزرگوار خود بخت باور چیخانه سوری از سرکار سرفراز گشته در عهد حضرت مغفرت منزل  
 نیز مهور خدمت خویش بوده مدت مدید بسرفرازیهای بسیار معزز و موقر مانده جهان فانی را در عین جوانی  
 پرورد نمود تا حلت حضرت مغفرت منزل تعلق باور چیخانه در انقلاب در آمده بطوریکه مانند چون آفتاب  
 فلک سلطنت و عدالت حضور پر نور ادم الله اقباله بجلوه تازه در آمده جا بجهان و عالم عالم را منور خست  
 از راه قدر دانی و قدا پروری خلف اجمند مرحوم مذکور را بخطاب موردی اش سرفراز و ممتاز نمود و در غل  
 باور چیخانه بشا ایدم حمت فرموده که حق بمرکز قرار گرفت در نیوا کمال اعتبار و اعتماد مهور کار و بار محوله  
 خود است امیرت قدیم الخدمت بزرگان بهادر مذکور از وقت حضرت مغفرت تا بالطف شاهانه و عنایات  
 خسروانه بسیار و شرف بودند و او صاحب خلاق و ممت و بخصب مناسب جمیع صفات بزرگانه خویش  
 مشهور و همواره باریاب حضور پر نور است



و ہمیشہ شریک طعام دسترخوان خاص کہ در سروسنکار اتفاق می افتاد میگشت ایسری بود زندہ دل بہلان  
 شہانہ روز و عبادت الہی و زورکشی و گرز گردانی مصروف ریاضات شاقہ بودہ بہادر سخی قبلہ پر و تکلف  
 سواری خود کمال تزک داشت از نشان برداران و گرز برداران و بانڈاران و خاصہ برداران و سواران  
 و پیادگان و خدمتگاران و نیز از فرزندان کہ بہر یک تزک سواری خویش علی و علیہ میداشت در ایام  
 عشرہ محرم الحرام عاشور خانہ قیوم خود سینی محل را کمال آراستگی و پیوستگی و طعام لذیذی آراست و در گل  
 میز خوانی نیز بجمعیہ اہل و منصبداران و مرد آریان قابل و خوانندگان کتابت اہل عزت ایگرود و در غم و غم  
 امام علیہ السلام مصروف بودہ و سہ کینہ روز و دو صدوی روز و یک ماہ جمادی الآخر بہار ضلع  
 استقامت و بہ خلد برین گردید خانہ ان بہادر موصوف از سادات صحیح النسب بارہ بود قطع و برید شمشیر  
 دست بہادر عزیزان درجہ بودہ کابل ولایت ہزارم بقابل او پیشی آمدند نیز در تیراندازی بد طولاداشت  
 پنج کسیر گذشت اولین بہرام جنگ بہادر نام علی بن سیر خلا تم سین خان است از بد و شور و شوق مزاجی  
 بودہ بجاگیر شہت ہزار روپیہ قدیم دو ہزار روپیہ دیگر جملہ معاش دہ ہزار روپیہ ذات محال در خداوند پور  
 و موضع نیل داشت کہ در ان میان سچکس از برداران را دخلی نبود و بد حلت پدر خود بنجام مال کلیاک  
 دیہات چنی بلبلانہ و غیرہ جاید اوست ہزار روپیہ نیز بہت آورده اوقات خویش بخوبی تمام بسر بردہ  
 ہموارہ تکلف ظاہری از نیل و آسیان عربی و کاتھڑ و ارا و غیرہ و دیگر کارخانجات امیرانہ از یوز و جسترہ  
 و حیران و شاہین و غیرہ جانوران شکاری میداشت و سہ کینہ روز و دو صدوی و یک ماہ بہار ضلع  
 سواد القنیہ وفات نمودہ در دائرہ میرمون حسب استر آبادی در پہلوی پدر و جد خویش مدفون گشت چون  
 اولاد داشت جاگیر و سرکار ضبط شد اما موضع نیل بنام زوجه اش جاری بود و وی سید عاقل خان  
 بہادر و عمد پدر بزرگوار خود بر تمامی کارخانجات حاوی محیط بودہ بندہ بست لعاقد و غیرہ در دست خود  
 داشتہ بسیار مفسدان زمینداران را بجاگ گشتہ و بعضی دستگیر نمودہ در بلدہ آورده مقید داشت



و بر آنجا پورا جمعیت قیام یافتند سوار و پیاده و بار پلتن و سربازان توپ جنگ کرده که اکثر مردم بجا آمدند  
و بعضی نجیب شمشیر شدند آخر کشتاری بی غیره مفسدان شوره پشت حیرت خیزل قطاع الطریق انضام را که تمامی عالم  
و بر این از آنها عاجز بودند دستگیر نموده قتل رسانیدند بوسیله بهادر قوی جسم سپاهان موت دو گاوی  
پر آب را با تیرهای از دست خود یکسره در قفسه کلباکی دیوار کل سیاه را یکدفعه عریض بوده و نهایت خشک  
بیک مکان هر دو دست خود بر زمین بر انداخت که عسی را تمامی حاضران را حیرت تمام دست داده برابر زور  
و قوت نیل کلان گفتند شود همه اسپان عسکر و کاپیتانها قریب ده راس ممتد خود را فرستاده از معدن  
طلبیده در سواری خویش میداشت با جانوران شکاری باز و جبری و شاهین و جزه و بانها و یوز نهایت  
شوق هزار بار و پیچ کرده تماشای شکار مینمود چنانچه عسی هم اکثر سبزه بوده دیده است و نیز از تنگنای  
بسیار انس بود نجیب پر و سپاه دوست عیالش از جلسه اطوایان رفاص و مجموعه مجبان و دوستان الفت  
تمام داشت و سلوکها مینمود در عرس کوه شریف بکلف تمام میرفت و خرج زیسیا زینک و لب انتقال سپر خود  
میرام علی که در وازده سالگی از هوا مخالف و با در گذشت در غم و الم او اراده بست الله شریف نموده  
از حج و زیارت بدین منوره زاد الله شرفها همه مردمان خانه خود یعنی زوجه خویش صبیح خور مستقیم در و اجرم  
مشرف گشته چون وارد قصبه آبا جوگانی گردید از عارضه و با وفالیم و آقوه و ولایت حیات نمود امیر  
نواز الملک بهادر بیاسرداری محبت های قیامه بزرگان خود متوجه شده چهار ماه در آنجا خاک مانند سپرده  
بعد از آن در زیر کوه مبارک در مقبره مستقیم الدوله که نسبت دامادش داشت در سنه یک هزار و دو صد و چهل و چهار  
تا بسکه بدفون گشت سیومی سی غیرت خان بهادر ایشان هم منصب چهار هزار و دو هزار سوار و جالیم  
قیس سر هزار و پویه و خطاب بهرام الدوله سفر از بوده درین ایام از گور طاهیل در افتاده از کفر ضالع گردیده  
و جنون حید است که از خود خبر ندارد و جالیم ضبط دیوانی سرکار شده قلعه شاه پور و در موضع براس  
سدرت طفلان جاری و بحال داشته اند چهارمی قنبر علیخان بهادر که زینک مناج بسیار بود لطیف گو

سلاح  
که در کوه سیاه  
کوه سرسبز است  
صفت سواران  
چهارم و پنجم  
دفع است  
سوره اول  
یوم

فقیر دوست در سنه یک هزار و دویصد و سی و چهار عیب از عارضه سوء المزاجی و باوفات نمود و محمی سید محمد علیخان  
 او هم در عین نشوونما گذشت هر وقت که بهر الملک در خانه هر سیر که برای ملاقات عید و غیره می آمد از اولاد  
 ایشان تمام دیوانخانه آن مملو میگشت الحال فقطاب غیرت خان باقیست بیچاره او هم زنده در گور است  
 قَاعْتَبِرُ زِيَا أَوْلَى الْأَبْصَارِ ۴۰

## بهبود علی خان بهادر

ولد منظر الدوله بهار محمدی افتخار الملک بخشی بادشاهی از طرف مادر پسر زاده به کیم محمودیه لطف حضرت  
 تهیت النساء بیکم صاحب مغفوره که آنجناب در مد پرورش پروریده به بهادر سطور منصوب نمودند و همواره  
 نظر الطاف بر ابرمبذول حال ایشان داشتند از آن عقیقه پسر متولد شده یکی صادق دلخان بهادر صاحب  
 منصب جاگیر و ویسی ثابت دلخان بهادر که ایشان نیز به منصب و خطاب و جاگیر سرفراز بودند هر دو درین  
 شباب بعد حلت و الین قصا نمودند اما بهادر معز یعنی بهبود علیخان بهادر صاحب منصب مناسب خطاب  
 و جاگیر از حضور پوزیره منزه ماند از چکای صنایع و بدایع خان سطور را در باب تنگبازی و جنگا نین جانوران  
 جنگی مثل گاو و بقر و غیره بدل مستقیم است چکس را مقابل در آن نیست همواره مرشد زاده های بلند اقبال  
 باشیاق و توجه تمام با هم مثل دارند و مباح خطیر صرف میفرمایند تا شای عجیب و غریب است سواى این احاطه  
 و مرورت و محبت و دوستی با دوستان و محبان و آشنایان و سلوک با ارباب احتیاج قسمیکه بخان مذکور  
 لمخوفا موجود است کم نظر در آمده درین سال حال سنه یک هزار و دویصد و سی و چهار و شست عیب به بهادر  
 تعلقداری قلعه نزاله از سرکار سرفراز شده نایب خوزار روانه نمود علی و دخل بواجبی کرد

## الحمد لله رب العالمین فی سبب بیک بهادر کور

خلف میر محمدی مشهدی است سیر مذکور در عهد دیوانی کن الکر و اوله در الهامه

در چرخانه

مهور کارگر دیده گذر اوقات بفرغت می نمود اما بهوری بیگم که زوجه میر محمدی مذکور نجیب الطرفین بوده  
 و همواره بتقریب مهمانی جناب حضرت نجیب بیگم صاحب و حضرت بیلیا جبه در محل حضرت عفره ثاب حاضر  
 میگشت و آن ایام دختر زائیده بعد القضا ایام چای برای نذر در محل مبارک آمد چون در همون روز ما  
 مرشد زاده آفاق میرا کبیر علیجان بهادر سکن در جابه قدم مسود از میم او چو آورده هشت روز منقته گشته  
 بود هر دو بیگات موصوفه بخاطر داری بسیار نظیر نجابت و شرافت مشار الیه بارضاعت مرشد زاده  
 موصوفت مهور فرمودند که شیر دیگری تا ایام رضاعت با همال آنحضرت نه آمد پس و دو دختر داشت دختریکه  
 همیشه ضاعی آنحضرت میشد در ایام شیر خوارگی قضا نمود اما دختر دیگر ما در واجد بیگ و شاکر بیگ بود  
 و سپهر کلان میفضل علی که مدتی در جناب حضرت منفرت منزل در ایام مرشد زاده حاضر بوده و ولعیت  
 حیات کرد بسیار شجاع بود و اندک جنون داشت که بسیار مطبوع طبع مبارک ماند و وی میرحم علی است  
 و سیومی میر حسن علیجان بهادر رسد نواز جنگ است که ذکرش گذشت لکن میرحرف علی چند در بلده  
 سید آباد خون گان سرکار کرده بطرف پونا رفته و در آنجا کارهای مردانه بنظر در آورده نزد بالویا  
 که سردار نامور آنجا بود و غمزد و موقت اوقات بسر برد که او برابر برادر خویش میداشت و سلوک بسیار مینمود  
 از آن چون عفو تقصیرش از حضور رنور حسب سفارش مرشد زاده موصوفت گردید در بلده آمده در سال  
 شمس الامر بهادر سبزی سردار الملک گمانش میان بدربار چهار صدر رسید نوگرتشده گذر اوقات نمود  
 حضرت منفرت منزل بطور آمد حاضر جناب خداوند نعمت خود گشته بدرجه بلت  
 فی بهادری جنگی و منصب مناسب رساله سواران صرف خاص و علم و تقاره رسیده نام  
 نگاشت پس از آن بعلاقه سید آما یکت قلع گاه که است مهور گردید و همواره  
 و معن از حسن تا بدانی محروم و در با چهار آبه بهادر راجه  
 چند لعل نیز همه جمعیت یک صا پناه سواران پاره سواران و علی غول

۲۸ مرداد

و در صد جوانان بار پلین انگریزی وضع و روسیله با و جوانان عیب و جوانان هر یازده جمله مقصد و پنجاه  
 نفر بود و ضرب توپ همراه خویش گرفته بالای سید آباد چاؤنی همیست و شست که شبانه روز تیار و حاضر  
 و مستعد یکجا باشند و موضع مذکور نیز از حضور پر نور با اختیارش مانند جاگیر ذات بود امیر بوده که زبان از بیان  
 شجاعت و سخاوت و اشراف پروری و محب نوازی او قاصص صاحب اخلاق و اشتقاق خوشش مزاج  
 خوش خوراک خوش لباس صبح و شام مشغول رگ و زنگ قوالان سرکار و ولتدار و قوالان ملازم  
 نمازجه بهادر نیز که برای تعلیم و الهازه کائنات که خود تیار میکنید شبانه روز حاضر بوده تعلیم میدادند خود  
 متوجه بوده ساعت مینو و اما بوقت نماز پنجگانه تعلیم رگ موقوف شده نماز مشغول مسکیت و صبح تا آدوی  
 و در کلام شریف که در نه ماه تمام کلام الله شریف بدر کس خوانده بود و رگ نیش و روزهای ماه مبارک  
 رمضان گاهی قضا میکرد و با خوشنودی تمام روزه میداشت و در روزه داشتن با هیچکس غصه  
 و بد و مانعی نمیکرد و با کسی از پسران و اقربایان و رفیقان انظار و سخن مجور و در ایام دیگر یازده  
 ماه باره و دوازده کس سردار می طعام دو وقت تناول مینمود و عاصی در همه اوقات شریک بود با و چنانچه  
 متغیر و چهار جا طعام خنجه میشد که از پانصد روپیه ماهوار خرج مطبخ درونی و بیرونی بوده چرا که اخراجات  
 محله بسیار بود و مثلاً در ولوات رفاس نوزاد بود و یکی وزیر بخش و دیگر دست بخش که هر یک را پانصد پانصد  
 روپیه ماهوار ماه میدادند سوازی این اخراجات سالگره و طبری و طوق و غیره پسران و اخراجات بالائی  
 از انعامات و شبنما و جله با غیر محسوب توان گفت از وزیر بخش سه فرزند متولد شدند چنانچه در انعامات  
 و جوان شده و یکی در طفلی از عارضه و بامر آن هر دو را پنجاه پنجاه روپیه ماهوار از حضور پر نور وقت  
 عای مولف این تاریخ بکصد و پنجر و پید ماهوار ماه می یافت و در سال تمام یک و شش  
 و خشت شبانه روزی تمام سال از سفید باس پیر و ایمانی و خجری عالی عمره  
 و زنان های کهناب و شروع و کما تری و کلبدن و غیره عنایت مینمودند

در صد روپیه  
 ویر و سلیمان  
 سالگی تا خلعت



داکتر سواری خاصه اش میرسید و تعلقه ابراهیم پش از نزد راجه چند لعل مهاراجه بهادری بگیرش بود که همیشه  
 میرفت و سیر و شکار میکرد و در قرض نامید و طعام لذیذ میخورانید و ولک روپیه از محاللات کتبل و غیره بابت  
 تنخواه سواران و جمعیت همراهی می آمد هرگاه اراده پیر ابراهیم پش مینمود تا چهار روز هر روز رخص طوالیقان ترافص  
 وزیر بخش و فحش بخش و شکار حیره و باز و بحری و شاهین و غیره با نوزان شکاری می بود چون در عرض  
 کوه تشریف با تمام جمعیت و فرزندان و طوالیقان آشنا و بیگانه و رفقای بیگانه اراده مینمود در میان بطور سوار  
 زنانه خود میرفت و عی فقط همراه بر اسپ گران بهایماند و باقی همراه امیر علیجان فرزند بزرگ خود  
 بتایخ پانزدهم میفرستاد و در میان دیگر وزیر بخش و فحش بخش بابت پنج جوان لیم بردار همراه خویش  
 میداشت و بوقت آمدن لده خود سوار عاری میشد و عاکی را در خواصی جامه پاد و به تکلف تمام با جمعیت  
 داخل مکان خود میکرد و دید بالای کوه مبارک شان روزی بیانی لذیذ با سراسر انجام دیگر از که تا همه بار را بنور  
 و حساب شیرینی و میوه خریدی و انانات و غیره از کینزار پانصد روپیم خواهد بود و دوبار از حضور پر نور  
 کمال سود مزاجی هم رسیده اراده رفتن پونا بابت پنج سوار همراهی مینمود و آخر الام حضور پر نور خود بخاطر  
 داریش پر دخته سر فراز فرموده نشست سواران ایشان در دو جنگل صحن خلوت مبارک مقرر فرمودند  
 انقضی اخراجات بهادر سحر صادی بنود مانند او مرد خوش ترکیب زورکش با این خوش و صنی مردانه  
 بنظر کلم آمده انجیکه مصعبت و پردخت آن منبع اخلاق و کرم میندول عاصی بود بر حال بیکس نشده معن  
 در بعضی ضروریات و دوبار نقد یک یک هزار روپیه معانی لباصی عنایت کرد که رشک دیگران گردید آخر  
 بعارضه مستقابتایخ دوم ماه جمادی الثانی سنه کینزار دو و صد سی و سه روز چشیده بوقت و بعضی  
 منبیر روح آن سید بزرگ سیر فر دوس برین خرامید شب همان دشته صبح لب ادای فرضیه جمع  
 با کثرت و ابنوه خلاص نماز جمعه نماز میت در که مسی خوانده در درگاه حسین برین صادق در شب  
 بنا کرده خویش مدفون گردید شب پسر گذشت مهین کوپیر امیر علیجان است که بعد طاعت پاره خویش

در عزت سالگی بر تبه باند رسیده مصاحب الوقت حضور پر نور گشته بخدمت دار و نکل نیلان سرکار قریب سی  
 پنج زنجیر در تحویل خود داشت و نزد راجه چند لعل مهاراجه بهادر نیز موافقت کلی بهم رسانیده حسب المصلحت  
 عاصی جاگیر سی هزار روپیه مجال پردالی و غیره سرکار آرا که در پی چطور و غیره سرکار و رنگل از دیوانی بنام  
 نمود گرفته حواله عاصی نمود که بند و بست آن نماینده سبب اینک سلمان در پردالی و غیره آنچنان حکمرانی  
 بنمودند که حکام پیش حکم ایشان معطل بود و از دیسکه و دیسپانڈی تا دیوان و چاران آنجا به مقروض  
 سلمان بوده در اطاعت و فرمانبرداری ایشان تمسک میجوستند بجای آوردند لهذا حکم نائب قرار واقعی  
 باری منیکر و چون عاصی در پردالی با پنجاه جوانان سب و بست و پنج جوان دکنی و غیره رفت دید که  
 راهب شیرا و دیسکه آنجا که مالک سی و دو پٹا تعلقه بوده همواره در قید اینهاستند میماند پس عاصی بند و بست  
 گزنی و پر کوٹ آنجا از جوانان خود نموده اول تقید کرد که بچاکس ازینا با سلاح و کچری نه آید و فردا  
 فردا بذات حاضر شده عرض حال خویش نماید و بعد چند روز فیما بین اینها چنان فتنه انداخت که با هم  
 دشمن یکدیگر شده فیرا و پیش عاصی آوردند روزی از یک کشت ظلم بار شکست خیزل اینها که بر سر سوزال  
 فیس کرده بود و بلوہ عام تمامی ساکنان پردالی بر سر اینها کانیده اینها را تاسه کرده بموضع کلوالا جاگیر  
 سنگی باوشار رسانید و بند و بست نمود که احدی ازین قوم اندرون آبادی پردالی نه آید پس ازین  
 بند و بست حکم عاصی چنانچه باید و شاید جاری گشت و بند و بست رقم آنجا نیز قرار واقعی گشت باز  
 عاصی مرتجعان بگنایب خود را بخالذشته روانه قصبه چطور گردیده در آنجا نیز بعد از دوات بسیار و دور جنگ  
 بزنگ را دیسکه عملی جاری نمود مردمان قدیم آنجا میگفتند که از وقت مبارز الملک ظفر الدا و محوم  
 تا الان در اینجا همیکس عملی ماننی نموده همزمانان سرکار دولتدار بر طبق مرضی زمیندار اینجا رقم نقد  
 مقرر کرده با قسما علی السویه میگرفته بودند لهذا زمینداران نمیخواهند که در اینجا عملی ماننی جاری شود  
 که قائده اینها عاید سرکار میگردد و شما که هزار خون نابه جگر عملی ماننی جاری کرده اند فواید کثیره خواهند دید

الغرض میرزا میر علیخان کہ برابر جعفر یا جنگ نام آور شدہ بود وقتاً از غارند و باد را با بیع الاول سنہ  
 یکہزار و دوصد و سی و نہ ہجرت و دست و یک سالگی کہ جهانی را انفسوسہاست جہان فانی را پر و نمود  
 و عاصی تعلقات گذشتہ نزد مہاراجہ بہادر آمد ز راہ حمادی الثانی سنہ یکہزار و دوصد و ہجرت و ہمیں  
 تعلقہ سداک روپیہ بدست بلکہ رسیدہ آبا و سپرد عاصی شد کہ در دیوانخانہ راجہ دہراج بہادر کبیر می نمود  
 باشد بہت و دویم ماہ گذشتہ سنہ مسطور راجہ دہراج بہادر تعلقہ قلمہ نسخ نگار عباسی سپردند و آخر ماہ مذکور را  
 مسطور از دہ ہزار روپیہ پیشگی باستصواب خود عباسی از دوکان لکھنؤ لکھنؤ ساکن عمدہ بازار دانید  
 ہر تعلقہ پرگنہ نرسا پور و پرگنہ ابراہیم پور و پرگنہ توپران بر رقم سبک ایک ایک روپیہ از سرکار عباسی محرم  
 اوراق سپردکنانید در رضیورت از اقلصداری سال منقبت گشت کہ یاد فرمائی عاصی در حضور حضرت مغفرت  
 منزل گردید و عاصی گذشتہ تعلقات مذکور در سرکار دادہ باریاب حضور پر نور گشتہ شمول عواطف  
 سلطان شد تا دینولا برادر حقیقی میرزا میر علیخان میرزا قاسم علیخان بہادر دوصد روپیہ موروثی سرفراز  
 و ہوارہ حاضر دربار جہاننہا است و دیگر اوران ایشان بموجب کاری دتیار البسری بر بندہ

## جارت الدولہ جارت جناب بہادر

خلف محمد علیخان بہادر است جد علما بہادر مذکور در ولایت توران ابلماق بیعت واردات با برتہ  
 مرتبہ داشتند کہ اکابر و اصاغر آنجا را سیرناز بر ستانہ عقائد بود و ہوارہ بخیت میر سیدند و خدمت  
 بجای آوردند چون از اتفاقات ارادہ ہندوستان فرمود بان ثروت و سرانجام دینوی لادری وارد  
 ہند کرد کہ مزیدی بران تصور نباشد در آن اثنا چون حضرت مغفرت آب از دہلی ارادہ دکن فرمود  
 جد بہادر معزز را کمال اتحاد و عقائد و در دکن آوردند کہ ہمین جا بجوار حرمست الہی پیوستند تا والد ماجد بہادر  
 مذکور خواجہ محمد سعید الدینخان بہادر با سواران و پیادگان و نژدت ظاہری ہوارہ معزز و موقر بود و



و نسبت و امامی و قرابت با میر معانی خان بهادر جبارت جنگ که از اطری قدیم مغز تآب بودند داشتند  
و همواره در امرای عهد با اعتبار بوده اوقات عزیز خویش نهایت عزت بسر برده و ولایت حیات نمودند و چنانکه  
خواججه محمد ظهیر الدین خان بهادر دروغه کرد سرکار یعنی علامه داختر داری و همشیری نشانی چون چوکی و سپه  
با از جمعیت سرکار اطراف دولتخانه و کرداگر و حمید مبارک خاص حضور پر نور در عین شباب قضا فرمود از آنجا  
که نمایان خان سلور و بهادر مغز یعنی جبارت الدوله حال مذکور نسبت برادری نسبی بود جناب حضرت  
سفرت منزل خود بهادر مذکور را یاد فرموده از تعلقه کرد و سفر از و ممتاز فرمودند تا رحلت آنحضرت  
همواره حاضر در بار بوده مامور خدمت گردید و در جلوس سمیت بالنوس آنحضرت بندگانه عالی مدظله العالی  
در اندک خدمت گذاری منظور نظر خاقانی و مشمول عواطف خسروانی گشته سر عز و وقار بلند ساخت است  
که اخلاق پسندیده اش عالمی را پسندیده مشهور آفاق ساخته خندان روی و کشاده چینی او بر چهره منور  
مانند که گمشان فلک در افشان عجب صاحب همت که از مقدر و خود میراتب زیاده نذر کار حسانت مصروف  
نیک نیتی اش کار خود از برکات میکند و سرمایه خود را انبار بارگاه خداوند نعمت خود میداند آدم شناس  
با احتیاط و آشناسلوک هر کس که بغیر او اش احدی نرسد پیش بهادر مغز خود را میرساند و از خواب شیرین بیدار  
میسازد و هر جا که منظورش باشد زود و تقدیری همراه خویش میرود و سفارش خود میکند و مقصد میرسد  
آنوقت حسین حسانت آگین آن بهادر با دین پرچین نمیشود بلکه از حصول مقصدش شکر به جناب اقدس  
الهی سجا آورده از حصول مطالبت آرب خویش زیاده تر خوشنود میگردد و این معنی شاذ و نادانیتیم الوقوع  
است مثلاً سواراکی بدربار میرود و احداثا شاد و بجان در بازار طاقات کند و بگوید که اینوقت مرا با اکی نهایت  
ضرورت است عنایت فرمائید همونوقت پاکی را حواله اش میکند و خود تا رسیدن سواری دیگر از نیل و اسپان  
گران به پایاده میرود و انصاف شرط است که چه قدر نفس شکنی و کسر نفسی است شاید در زمان سابق هم ذکر  
بعضی از امیران سلف بساعت رسیده باشند که بچنین صفات موصوف بوده اند الغرض بهادر مذکور

بسانیکذات است صاحب منصب و خطاب لایق سرفراز و بجایگزینت ممتاز سبزه و خلف بهادر خنیک  
عظمت جنگ بهادر و بیعت سزای جنگ بهادر و جمیع صفات بزرگان خانان خود موصوف و اختصاراً

تقلید آورد

### جهانگیر جنگ

خلف سزاور الملک قلعه را در او گیر است بعد حلت پذیر خود بجایگزین قلعه موروثی و سواران سال و هر کجا خانی  
رسیده نام آور کرده در عهد حضرت غفر اناب و حضرت مغفرت منزل اوقات بفرمانت تمام گذرانیده  
و درین عهد سمیت عهد حضور پورین کمالی ادا شد اقبال مخالفان او با مخالفان دیگر آمیخته اند و  
قلعه خلاف شرح شریف حرکت نالایق ناشایسته در عین عظمت این بنای ایرون قلعه در سیر مانع مستورات  
بود بر سبازار و چاوشی بظهور آوردند و نام جهانگیر جنگ در تمام قاق بدام کردند تا اینکه موروثی و غتاب خدوده  
نعت بر شده از قلعه و جایگزین و غیره معزول گردیده و خراج شهر قلعه و دیهات از سرکار سپردن خانان  
حسام الامر اگشته قریب سیال خان به پیش انداخته الامر بجز سبزه و تکالیف بی بسفارش محلات  
دریای ترحم خداوند نعت که قدروان خانزادان ندیم است بچوش و خروش بخشش در آمده مبلغ بیستاد  
هزار روپیه نقد از خزان عامه سرکار به مهاراجه بهادر نذران ایشان عنایت فرموده باز بجایگزین قلعه سرفراز و متا  
متووند و بجوهر عظمت سرفراز کرده روان قلعه مذکور ساختن چنانچه بطریق معمول مامور است استیریت باو نشان  
قلعه مذکور از عهد و عنایت جهانگیر بادشاه با جواد خویش سرفرازی دارد و سواری سپ یکمای وقت است

و بصفت بزرگان موصوف

### شیرالجا حیدرالدوله باور

نام اصلی آن سید علی الله خان است ولد خلف خواجه سعد الله خان مرحوم که خان مذکور مرحوم پرورش و تربیت  
یافته حضرت مغفرت اناب بود و در سن صبی اریاب محل مبارک بوده همواره در خدمتگذاری ماند و در سفر

خواهی مییافت و بسبب حفظ خود سماعت کلام شریف آنجناب مینمود و شخص بسیار دانا و ذہین و مدبر بود و چنانچه  
 غلام سید خان مرحوم از طوابعه در اللهم سرکار رای بلند و تدابیر ارحمت خان مذکور را در کلیات بسیار  
 بسیار نظر خاطر مینمود و اگر چه صاحب علم بود اما بسیار توجه متبصوت میداشت هر چند ظاهراً بوضع امرای عالمگیری  
 بوده لکن باطناً خدای پرست و عابد بسبب سخاوت خرج از آمدنی زیاد تر داشته بمصرف میرسانید و اکثر هم  
 صحبت علما و شایخین بود صاحب منصب بجای شش تا دهنزار روپیه ذات سرفرازی داشت و از خان مذکور  
 خواجہ عبداللہ خان مرحوم مرد ولایتی تو را از آن شایخین عمده آنجاست در عهد محترم ببادشاه وارد  
 ملک بندوستان شدہ چندی بحضور بادشاه مانده بعد از آن در دکن آمدہ حاکم چھلی بندر گشتند  
 و آیامی کہ جناب حضرت مغفرتاب بعد تخیر تمامی ممالک دکن وارد چھلی بندر شدہ خان مذکور و خواجہ  
 رحمت اللہ خان برادر ایشان فیما بینت حضور از اطعمہ مزیدہ انواع و اقسام نمودہ پانصد سینگلی با سار  
 سقراتی وغیرہ و ظروف چینی عمدہ ارسال حضور کردند اینکہ ہمہ خوانہا و بستنیہا و ظروف ہما ہمہ نزد حضرت  
 پیچ چیز مسترد شدنی نیست و ملک چھلی بندر نیز در دست داخل سرکار کردہ بوقت ملازمت چھلی بندر  
 روپہ نقد بابت تحصیل آنجا کہ جمع شدہ امانت بود ہمہ طلب و غیر خبر خود بخود گذرانیدہ حضرت حج  
 بیت اللہ شریف خوانندہ حضور فرمودند کہ ما بدولت ہم ارادہ حج داریم بالتفاق با ہم خواہم رفت  
 و در محل مبارک رفتہ بحساب بگیم صاحبہ سیدۃ النساء بگیم صاحبہ فرمود کہ دوگانہ شکر بر گاہ محبت الدعوات  
 بجای آیم شما ہم سجا آرند کہ دو فرستہ برای اطاعت ما آمدہ اند بکیات موصوفہ عرض کردند کہ فرستگان  
 چگونہ آمدہ باشند خود بدولت فرمود و در شایخ زاوہ ولایت کہ حاکم این ملک اند بوقت ملازمت  
 ملک داخل سرکار نمودند و دنگ روپہ نیز اگر انقدر زر خطیر گرفتہ بالای جہاز سمیت دیگر میرفتند از ما  
 چہ میشد کہ واقف نبودم اینہا من فرستہ خصمال اند تا جین حیات ایشان ہوارہ مورد الطاف  
 و شریک کلیات و جزئیات بودند کہ مردم بہ راز و آرا حضرت مشہور ساختند مرد خدای پرست با خبر در یک روز

ہفتصد مقطعات خلقت خدا از سرکار پروا کی معافی گزینہ جاری گردانید کہ یہ دست بدعا این دولت بودند  
 آدم ترحم شاکریم الاخلاق مدبر سخاوت بسیار میکرد بوقت ارتحال زیادہ از یک کروڑ روپیہ و ہشت  
 رحلت نمودند مسی چون بکہ حیدرآباد و مسجد محل پورہ بلکہ مذکور از محدثات و باقیات الصالحات  
 ایشانست فرزند کلان مرحوم یعنی خواجہ عبد اللہ خان مذکور سے بنوا جہ لغت اللہ خان بہادر تہو خنگ  
 خزانہ دولت والد خود را بہت خویش تسمیہ صرف کردہ مشہور تر است کہ لک روپیہ پیش از حدش  
 ہم نمودہ صوبہ داری بجا پور و سیکا کول و راجستری و چمپلی بند وغیرہ بہر تعلق بنجان مذکور داشت  
 و اصغانتہای بسیار موصوف بود خلف ایشان شکوہ کردہ اقلہ از الملک از تعلقات لکھاروپیہ صوبہ داری  
 بلکہ حیدرآباد مشہور بودہ بہت زوہرت تمام اوقات خود بسر بردن از آنجا کہ در بنجانان اکثر صاحبزادیا  
 منسوب شدہ بودند ہون سر شہر مشہور حضرت منقرت منزل صاحبزادی برادر خود حضرت فیروز شاہ  
 بہادر را از دریاچ سید علی اللہ خان بہادر حیدرآباد ولہ در آوردند چنانچہ حضرت تہنیت النسا بکرم صاحب  
 منقرتہ مرحوم والدہ ماجدہ حضرت منقرت منزل علیہ الرحمہ نحو اش و خوشنودی تمام انصرام شادی  
 فرمودند از ان عقیقہ یک فرزند سے بنوا جہ اللہ خان بہادر بوجود آمد درین عمدت بہت مہد حضرت  
 بندگالغالی حضور پر نور علی حضرت ناصر الدواہ اصغہا خلد اللہ ملکہ و عمرہ آنسر شہتہ قدیمی را از سر نو تازہ  
 کردہ صاحبزادی برادر خود مصصام الملک بہادر را از دریاچ خواجہ سعد اللہ خان بہادر حال در آوردہ  
 شریک محفل شادمانہ گردیدند الغرض بہادر موصوف در سخاوت و اذیت و جمیع صفات امیرانہ موصوف  
 صاحب منصب مناسب و خطاب و علم و تقارہ و جاگیر ذات سرفراز و ہوارہ حاضر در بار جہاندار است

حسین باورخنگ

ولد مرزا شاہ علی بیگ نام اصلی بن حسن بیگ از قوم غلج است کہ پسر مذکورش در عهد دیوانی رکن الدولہ  
 مدارالہام سرکار امور سرکردگی جوانان بار بودہ در ہون ایام قضا نمود و پسر دہشت بیگ علی بیگ

درم شجاعت عملی بیگ و او یعنی دویمی با میر عالم از اقربای قریبه زوجه اش بود در دولت بر عالم اوقات خود بزرگ منتهی بسر برد هرگز از خانه خویش بیرون نمی آمد و به همین طور عمر خود را سپایان رسانید اما حسن خلق بیگ در عهد و کالت میر عالم بخطا خانی در سال سواران از پیشگاه حضرت غفرانآب سرفراز گردید تا مقید ماندن میر صاحب مذکور در امن فدویت و جان نثاری از دست نداده بلکه سببه همواره شریک بیخ و راحت ماند و چون میر عالم از دیوانی و مدار الهامی سرفراز گردید او را خدمت عرض بیگی گری خود داده مامور گردانید که لکهار و سپه و صرف راگ و رنگ و سلوکها با سپاه و آشنایان و در تیاری عاشو خانه محرم الحرام که آئینه های یک لکد و پیچیدگی در آورده در انتظام عاشو خانه رشک آئینه خانه با ساخت هر سر آئینه طولانی در عهد عرض خودم در عهد بوده در تمام هند و دکن عاشو خانه باین تکلف نشاءه بنظر بیچگونگی آمد بعد حلت میر عالم از راجه چند و دل مهاراجه بهادرتحاد و اتفاق داشته تا دم زندگی جاگیر سچاه هزار روپیغیر سوار و پیاده فقط بر ذات خود خورده و دست حیات نمود و در حینکه میر عالم بدیوانی سرفراز شده تیاری سالگره حضرت منفعت منزل نموده آنحضرت رونق افزا شدند خان مذکور را بخطاب حسین یاو جنگ سر بلند فرمودند الغرض خان مذکور نهایت خلیق سخی خوش مزاج هزار بار روپی سپاه و آشنا و بیگان و داد و در نه کینزار و دو صد چهل و نه سبک هر و راه بقا گردیدند.

## حسام الامرانظام یا جنگ بسا

نام اصلی بهادر معز میر عباس علیخان بهادرت برادر هم جدی میر عالم در عهد حضرت غفرانآب بخطاب جنگی و بجایگزات سرفراز گشت چون آثار ترقی دولت از انامیه اش هوید بود در اندک حاضر باشی و حصنوی در عهد دیوانی میر عالم از پیشگاه حضرت منفعت منزل بسی میر عالم شمول عواطف خسروانی گردید در پیش سالگره خاص در کان میر صاحب مذکور بخطاب حسام الملک و منصب پنجزاری سه هزار سوار و علم و تقاره و نوبت سر بلند شده مشهور اتفاق گشت چون فیما بین بهادر معز و نور الامرا بهادرت دلی از تقدیم بود بهادر مذکور

وز عسدر اسطو جاه سی موفوره در باره ایشان کرده لهذا حسام الملک مذکور در باب درستی امورات  
 نوز الامرا بهادر نوز میر عالم ساعی حمیله بکار برده نام نیک بر گماشت معوندا چون هنگام شورش فساد پنداره ها  
 در مالک محروسه سرکار از حد گذشت و ویرانی تعلقات سرکار صیرحاً معائنه گردید از پیشگاه حضور پر نور بهادر  
 معز با جمیت پانزده هزار سوار و پیاده ها و پلاطنه های بار و بعضی امیران و منصب داران و جمعی از ان و غیره  
 عمده سرکار و ولتدرا حجت استیصال و تنبیه شوره ایشان ملک مقرر شده روانه سمت غربی گشته قرار و قعی  
 در فدویت و جان نثاری و تنبیه مخالفان تصور نکرده مورخین و آفرین از خداوند نعمت گردیده  
 بمرتب بلند رسید تا درین عهد سمیت عهد پادشاه دیججاه عالم پناه حضور پر نور خلد الله ملک او ام الله اقباله  
 چون از عهد مرشد زادگی مبدول بذل و عنایات خداوندی بود بپس آرای دولت در عرصه تعلیل  
 بختاب حسام الامرا خان خانان و منصب بنت هزاری تجمیر سوار سر فر از گشته سر عز و وقار با سان اعتبار  
 رسانید و از دیوانی تعلقات مجموع قیسه ده لک روپیه و سواران و عربان و پلاطنه های بار و روپیه ها  
 سو جاگیر و ولک روپیه ذات و صفات جمایتی و در هزار جمعیت ملازم رکاب خود داشته بان حوصله بن  
 و مرتبه از حبت نامور کار کردید که مزیدی بران منصور نباشد امیری بود و کمال خوشنوعی و وجاهت تمام  
 کثیر الاخلاق عمیم الا شفاق است گورستی پسند بهادر سخاوت بمرتبه کفان و سلوک بالوکران و احباب  
 بقدر احتیاج ضروری می نمود و در سواری حضور پر نور با و صفا کین بهادر معز قیسه شتا و سال رسیده بود  
 اما گاهی غیر حاضری نمیکرد بلکه از غیر حاضری احدی از ملازمان خویش متنفر میشد و اکثر بس فراری خواری  
 خاص مشرف و مباحی گردیده چند روز از بینائی چشمان که معذورشده بود شخصه از غیب معبالج  
 اش رسیده علاج خوب کرد که تا صین حیات خود محتاج دیگر زکشت درسته

یک هزار و دویصد و پنجاه و شش سکه

بالم جاودانی خرامید

## حضرت خان بهادر النخاطب بهرست خان بهادر

خلف ابراهیم خان بهادر فرزند بهرست خان بهادر بزرگ که بجای ایشان الف خان بهادر خلف از چند تنش  
 معمر دولت قمرنگر گزین شده آنچه او در دوشش کرده و اخراجات بسیار بنموده از کتبه تا مرطاب هرست  
 تا ابراهیم خان بهادر فرزند دومی بهرست خان بهادر بزرگ مذکور برادر الف خان بهادر مستور بسبب و عهد  
 حضرت غفران آبا میر نظام علیخان بهادر آصفیاه ثانی نور احمد مرقده دارد بلده حیدرآباد گشته بجایگز  
 قدیمی بزرگان خویش مجال حفر آباد و شاه گنده مضاف صوبه خجسته بنیاد اوزنگ آباد و جمعیت  
 سواران و پیاده باغ از واکرام تمام اوقات عزیز خود بسر برده چنانچه بهرست پوره بیرون بلده حیدرآباد  
 جانب غیب از میثقات ایشانست در بموجب مقام کرده و در حیات خود نمود لکن فرزند ابراهیم خان  
 بهادر یکی داؤد خان بهادر که جهان فانی را بعد سیر و طیر روزگار بهارج بلند پیرود فرمود خلفان  
 مرحوم مغفور یعنی داؤد خان بهادر موصوف یکی اعظم خان بهادر النخاطب شاهنوازالدوله دومی احمد خان  
 بهادر مستند جنگ سیومی سلیمان خان بی بهانگ چهارمی محمد خان بهادر مختار جنگ پنجمی بهرست خان  
 بهادر استقامت جنگ هم عالیخانان بهادران روزگار از جمیع صفات امیرانه موصوف الغرض بهرست  
 خان بهادر امیریت صاحب شوکت که سلسله امارت ایشان به نواب داؤد خان بهادر عالمگیری صوبه دار دکن  
 میسر که جدا علاء بهادر موصوف بوده و رفیق خاص نواب ذوالفقار خان بهادر فرزند نواب اسد  
 خان بهادر حضرت الملک وزیر اعظم عالمگیر بادشاه بود که درباره داؤد خان بهادر مذکور بوقت قلعه گیری  
 دکن نواب ذوالفقار خان بهادر این فقره بدستخط خاص خود نوشته فرستاد که (ای کس بیکیان داؤد خان  
 خود را زود برسان) بجز دور و دستمند کور داؤد خان بهادر بیخاج استمال شتافه سرسواری قلعه را مفتوح  
 نموده هر دو نذر و در خود و فتح قلعه با هم گذارید حسب حکم حضرت خلد مکان فتح نام تمام داؤد خان

بهادر موصوف خوانده اشتهار دادند مهند ابهادران موصوف یعنی نرست خان بهادر و شاه نواز الدوله  
 بهادر فرشته صفات اندر اهد عابد و طایف خوان نجیب پروردان کمال و اهل کمال صاحب منصب  
 پنجتراری سبزار سوار و علم و تقاره و نشان و عماری و نوبت و خطابه های لایق از پیشگاه خلافت سرفراز  
 و ممتاز و براج بلند کاسیاب و بجایگزین حفر آباد و شاه گداه مشرف و باهی و سوای جایگزین مودنی  
 نیز بجایگزین سبزه سندان و فرزندان نواب نرست خان بهادر و نیکو فتح خان بهادر و حیدر علیخان بهادر  
 بطریق منش خاندان خود با خلاق حمیده و شفاق پندیده مشهور و زکات بقضا به عالی فطرتان همواره  
 حاضر و بار جهاندار و در نرست پوره کمال تزک و ثروت نارات و باغات نواحدت و بازار تعمیر و آوره  
 مشغول عبادت الهی و شکر و شکر ناستناهی نعمت خداوند لغت هستند

## فردال دال داراب جنگ بهادر

باید نرست سالار الملک بهادر مرحوم نام اهل آن اصل مروت و اوست محمد یوسف علیخان بهادر است از ائمه  
 نشو و نما و مدبر و دخت بهادر مرحوم صدر جمیع امور و گزیده بانم نرست بلند و حوصله دار بلند رسید که از  
 پیشگاه خلافت و فرمان فرمای ب خطاب داراب جنگ و منصب بنزاری هزار سوار سرفراز گشته نام نیک  
 بنیک نامی تمام بر گناشت و همیشه در سوال و جواب تعلقات لکهار و پیوسته و محول بهادر و اعتقاد جنگ  
 بهادر خلف بهادر مذکور چه در بارگاه حضور پر نور چه در دیوانی نزد مهابه بهادر چه بالای هر دو دفتر  
 مال نروری بهادر و رای رایان بهادر و امورش در چنان آیین بین و انتظام و تزیین مساعی همیایکار  
 میسر و کمزیدی بر آن متصور نباشد صاحب اخلاق کربانه و شفاق شفیقانه نجیب شناس قدر دان کمال  
 و اهل کمال در عین ابتدای شباب عقل صدساله بزرگان داشته بهر تبخفی و علی در بروز منفی و ظاهری بخوبی  
 تمام میرسد سخن بهادر کشاده جبین خندان روحیه همت زیاده از مقدار در کار خیر اجتهاد و ارباب احتیاج



استحقاق بدل معورتی متشرع عابد بر طبق عادت مهود بزرگان خویش قدم بقدم گذاشته بر جاده سستیتم  
خانمان خود ثابت قدم است از طول کلامی احتراز کرده حسن خصلت از دفتر اوصافش تجسیر در آورد

### دلاور نواز جنگ بسا در

نام اصلی آن محمد خان قایم خانی مرد قایم مزاج حاضر از وفای باندهاش کسب بزرگانیش در دولت راجایان  
ماژ و ارباب کارهای عمده مامور بوده کارهای نمایان بطور آورد داده اند و او دار و ناگپور شده در آنجا نیز کارها  
لایق قایم گردیده چون وارد بلده نجسته بنیاد گشت بزور تدبیر و تقویت بازوی تقدیر چندی در تجارت  
بسر برده بر گاه بکلازمت مهارت بسیار رسیده بسیار سپه خاطر گشته اول بدر باب ذات و ده سوار بسراسری  
معمولی سرکار سرفراز و ممتاز گردیده رفته رفته بجایگزینات و مقصد سواران بشیوار و بختاب دلاور نواز  
جنگ و تعلقات گولکنده و غیره بطا و بعضی از صوبه اوزنگ آباد و بنیایات نوبت و گه پیرمال و مسلم و  
نقاره سرفراز و بلند آواز از پیشگاه خداوند نعت گردیده شهر آفاق گشت ممد السبب بر آوردن  
کارهای نمایان همراهی صاحبان انگریز بهادر بحکم سرکار مجدد و مشمول عواطف شایسته سپاهی و مشرف  
شد حسب اخلاق تنخواه همراهمان خود را بلاتقدر رسانیده در نوکری سرکار سر موقوفه کردن بنیده  
صاحب جرات سیریل کابرتوم خویش تازی در پنجگانه تساهل هرگز نه نیاید و با معنی میخواند تقاضایان  
خوشنواز داشته تمامی خاطر خود را مصروف خوشنوازی نوبت چهار پاسی دارد در خیر و خیرات و سلوک  
با فقر و ارباب استحقاق بقدر ضرورت هر وقت که حکم سرکار میرسد با جمعیت حاضرین خود شبانه روز  
حاضر است در تریخ دانی نهایت شوق در راگ و رنگ بسیار اراکل همواره محبت با علما و صاحبان علم و فضل  
داشته در مسائل فقهی خبردار و همیشه باریاب در بار

حرف الکرین الدوله میری خان بهادر حشتم جنگ